

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

استاد محمد نسیم "اسیر"

5 اکتوبر 2012

ای قوم به حج رفته!!!

مطالعه مضمون جناب آقای امان معاشر به عنوان «رفتن به حج و حقوق مردم» انتشار یافته پورتال پرمیمت "آزاد افغانستان – آزاد افغانستان" در صفحه 29 سپتمبر 2012 که پهلوهایی مختلف این عمل نیک را با وضع خیلی اسفبار فقر در افغانستان ارزیابی کرده بودند، مرا به یاد شعری از مولانای بزرگ انداخت که در مطلع آن خطاب به قومی که راهی حج میباشند، مطالب ارزنده ای ارشاد فرموده اند. این مطلب گرچه سال گذشته نیز به نشر رسیده است، اما چون غفلت مردم در برابر بیچارگیهای ما، در وطن، قابل سرزنش و انتقاد مکرر میباشد، یکبار دیگر آنرا عرض نشر تقدیم میکنم.

درین اواخر موجی از کاروانهای حجاج، از طریق بر و بحر و فضاء، لیبیک گویان بسوی خانه خدا در حرکت است تا دلسوختگان را برای ادای فریضة حج به آن بارگاه برساند. از افغانستان عزیز هم از چند سال به این طرف، سالانه بیش از سی و پنج هزار زن و مرد، این عمل خیر را انجام میدهند و امسال نیز به همین تعداد خود را مستحق دانسته و برای سفر به بیت الحرام آمادگی گرفته اند. اگر مصرف سفر هرحاجی صاحب را بطور اوسط سه هزار دالر قبول بکنیم، سالانه مجموعاً یک صد و پنج میلیون دالر معادل به پنج و نیم ملیارد افغانی صرف ادای این رکن پنجم دین مبین اسلام میگردد. از جانب دیگر میخوانیم، میبینیم و میشنویم که در افغانستان، در حدود شش میلیون انسان در خط فقر کامل زندگی میکنند، یعنی سالانه بیش از پنج ملیارد افغانی از کنار گرسنه ترین، برهنه ترین، بی سرپناهترین، محرومترین انسانها، اعم از طفل، پیر، زن، مرد د این راه خیر به مصرف میرسد. به یقین کامل میتوان گفت که هر حاجی،

در خانواده و همسایگی خود مستحقترین مردم را دارند که اگر به ارشاد دین مبین اسلام، یک بخشی ازین پول به آنها کمک شود، در حقیقت هر حاجی، حج اکبر کمائی خواهد کرد. من شعر مولانای بزرگ را که خطاب به قوم به حج رفته است، بهمین مناسبت تخمیس کرده ام که در اینجا باهم یکجا از نظر میگذرانیم:

یک روز اگر چشم بصیرت بگشائید یک بار گر از ورطه و سواس برائید
این نغمه جانبخش مکرر بسرائید ای قوم به حج رفته کجائید، کجائید
معشوق همینجاست بیائید، بیائید
ای دُور ز پندار و فرورفته به کردار پا از حرم عقل برون آمده، مگذار
یک حرف حقیقت بتو میگویم و هشدار معشوق تو همسایه دیوار به دیوار
در بادیه سرگشته شما در چه هوائید
گاهی به ریا بر سر سجاده نشینید گه سر به فلک، گاه در اعماق زمینید
یک بار گر از میوه اخلاص بچینید گر صورت بی صورت معشوق ببینید
هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شمائید
بی دانه عجب بی سر و سامانه برفتید خود دام بجا مانده و بی دانه برفتید
از دوست سخن گفته به بیگانه برفتید ده بار از آن راه، بدان خانه برفتید
یک بار ازین خانه برین بام برائید
در کعبه رسیدید و خمیدید و چمیدید بسیار صفارفته و در مروه دویدید
یک نغمه خوش کو اگر آن لحظه شنیدید یک دسته گل کو اگر آن باغ بدیدید
یک گوهر جان کو اگر از بحر خدائید
با آنکه به مژگان در آن خانه برفتید در بادیه پیمائی نه خوردید و نه خفتید
صد دُر گر انمایه بگفتید و بسفتید آن خانه لطیف است، نشانهاش بگفتید
از خواجه آن خانه نشانی بنمائید
ای خانه بیگانه ز امداد تو آباد از خانه ویران شده خویش بکن یاد
درخانه خود از تو «اسیری» نشد آزاد با اینهمه این رنج شما گنج شما باد
افسوس که بر گنج شما، پرده شمائید

(محمد نسیم «اسیر» – فرانکفورت، 20 نومبر 2010 م)